

(کشف سر: من هو المصلوب...)

(آشکار کردن راز: چه کسی به صلیب کشیده شد...؟)

ولقد بينت مسألة المصلوب والشبيه في المتشابهات الجزء الرابع ولكن لابس أن أبينها هنا بصورة أخرى.

مسئله صليب و شبيه [شبيه عيسى] را در متشابهات جلد چهارم بيان كردم؛ ولي اشكالى ندارد آن را در اينجا به شكل ديگرى بيان نمايم.

أولاً: في القرآن:

قال تعالى: ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾ [النساء: ۱۵۷].

اول: درقرآن:

خداوند متعال میفرماید: (و نیز به آن سبب که گفتند: ما مسیح پسر مریم پیامبر خدا را کشتیم؛ و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند؛ بلکه امر بر ایشان مشتبه شد. هر آینه آنان که درباره او اختلاف می کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند؛ جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند). [نساء: ۱۵۷].

إذن، بحسب القرآن فإن عيسى (ع) لم يقتل ولم يصلب، بل هناك شخص شبه به وصلب مكانه. وأيضاً الآية أعلاه تجيب بجواب واضح على سؤال مهم، هو: هل هناك من لديه علم بسر قضية الصلب وما جرى فيها؟

بنابر این بر اساس قرآن، عیسی ع کشته و مصلوب نشد؛ بلکه شخصی وجود دارد که شبیه او بوده و مصلوب شده است؛ به علاوه آیه فوق‌الذکر به پرسش مهمی پاسخ می‌دهد که عبارت است از: آیا کسی وجود دارد که از راز داستان به‌صلیب کشیدن و اتفاقاتی که بر آن رفته است، آگاهی داشته باشد؟

حيث إن جواب هذا السؤال يجعل تخرصات الناس - وخصوصاً من يدعون الإسلام- بلاقيمة، فالجواب من القرآن: ﴿وَإِنَّ الَّذِينَ اٰخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ﴾ [النساء: ١٥٧].

پاسخ به این پرسش، حدس و گمان‌های مردم و مخصوصاً کسانی را که ادعای اسلام دارند بی‌ارزش می‌سازد. پاسخ از قرآن، به این‌قرار است: (آنان که دربارهٔ او اختلاف می‌کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند؛ جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند). [نساء: ۱۵۷].

إذن، هي قضية محصور علمها بالله سبحانه ومن اتصلوا بالله وهم حجه على خلقه باعتبار أنه يعرفهم ويعلمهم بالحقائق المخفية والغيب إذا شاء سبحانه، كما بين تعالى في القرآن، قال تعالى: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِن خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَن قَدِ ابْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾ [الجن: ٢٦ - ٢٨].

بنابر این این ماجرا، داستانی است که آگاهبودن از آن منحصر به خداوند سبحان و کسانی است که متصل به خداوند هستند؛ یعنی حجت‌های او بر خلقش؛ به این دلیل که او سبحان و متعال هرگاه بخواهد آنان را آگاه می‌کند و حقایق مخفی و غیب را به آنان می‌شناساند. همان‌طور که خداوند متعال در قرآن بیان فرموده است. خداوند متعال می‌فرماید: (او دانای غیب است و غیب خود را بر هیچ‌کس آشکار نمی‌سازد* مگر بر آن فرستاده‌ای که از او خشنود باشد که برای نگهبانی از او پیش روی و از پشت سرش نگهبانی می‌گمارد* تا بداند که آنها پیام‌های پروردگارش را رسانده‌اند و خدا به آنچه نزد آنهاست احاطه دارد و همه چیز را به عدد، شماره کرده است).

[جن: ۲۶ تا ۲۸.]

والآية واضحة أنّ الغيب الذي يعلمه الله يعلم بعضه لرسله، وجميع خلفاء الله في أرضه هم رسل الله سبحانه إلى خلقه سواء الأنبياء والمرسلون قبل محمد (ص) أو محمد (ص) والأئمة من بعده (ص)، فكلهم إذن مشمولون بأنّ الله يطلعهم على ما يشاء من الغيب.

آیه روشن است؛ اینکه غیبی را که خداوند می‌داند، پاره‌ای از آن را برای فرستادگانش آشکار می‌کند و همه خلفای خداوند در زمینش، فرستادگان خداوند سبحان به‌سوی خلقش هستند؛ چه پیامبران و فرستادگان، پیش از محمد ص بوده باشند، یا محمد ص، یا امامان پس از او ص باشند؛ بنابراین همگی آنها شامل کسانی هستند که خداوند آنان را از آنچه از غیب بخواهد آگاه می‌گرداند.

وقال تعالى: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. وما بين أيديهم ليس ما يقبضون عليه بأيديهم ولا ما خلفهم هو الواقع خلف ظهورهم وإلا لما أمتاز بعلمه سبحانه، بل المراد بين أيديهم أي

المستقبل، وما خلفهم أي أحداث الماضي، فالمراد بقوله تعالى: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ أي يعلم علم الغيب الذي لا يعرفه الناس من أحداث المستقبل والماضي، وبتكملة الآية يتضح المراد أكثر بقوله: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ﴾ أي من علم الغيب الذي بين أيديهم وخلفهم، ثم بين تعالى أنه يعلم بعض علم الغيب من يريد من خلقه بما يريد سبحانه ﴿إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾.

خداوند متعال می‌فرماید: (آنچه پیش‌رو و آنچه پشت‌سرشان است را می‌داند و به علم او جز آنچه خود بخواید احاطه نتواند یافت) [بقره: ۲۵۵]؛ آنچه پیش روی آنان است چیزی نیست که با دست‌هایشان به آن دسترسی پیدا کنند و آنچه پشت سرشان است چیزی نیست که پشت سرشان اتفاق افتاده باشد؛ و گرنه خداوند سبحان به این دانش متمایز نمی‌گرداند؛ بلکه منظور از آنچه پیش روی آنان است، آینده و آنچه پشت سرشان است، اتفاقات گذشته است. پس منظور از این سخن خداوند متعال: (آنچه پیش رو و آنچه پشت سرشان است می‌داند) این است که او علم غیبی می‌داند که مردم از اتفاقات آینده و گذشته نمی‌دانند. با کامل‌شدن آیه، منظور بیشتر مشخص می‌شود؛ با این سخن: (و به علم او احاطه نتواند یافت)؛ یعنی از علم غیبی که در پیش روی آنان و آنچه در پشت سرشان قرار دارد خبر ندارند. سپس خداوند متعال بیان کرده است بعضی از علم غیب را به کسانی از خلقش که بخواید تعلیم می‌دهد؛ البته آگاهی از آنچه خداوند بخواید (جز به آنچه بخواید).

النتيجة مما تقدم:

القرآن يقرر أنّ الذي قتل وصلب ليس عيسى ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾.

نتیجه مطالب ارائه‌شده:

قرآن بیان می‌کند کسی که کشته و به صلیب کشیده شده است عیسی نیست: (گفتند ما مسیح پسر مریم، پیامبر خدا را کشتیم؛ و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند؛ بلکه امر بر ایشان مشتبه شد).

إِنَّ تَحْدِيدَ الشَّخْصِ الْمَصْلُوبِ وَمَا يَحِيطُ بِتَشْبِيهِهِ بِعَيْسَى وَكَيْفَ حَدَثَتِ الْحَادِثَةُ لِأَعْلَمَهَا النَّاسُ يَهُوداً وَنَصَارَى وَمُسْلِمِينَ [٦٨] وَغَيْرِهِمْ، وَإِنَّ مَنْ يَخْوِضُونَ فِيهَا سَيَتَخَبَطُونَ بِجَهْلِ لَا أَكْثَرَ وَلَا أَقَلَّ ﴿وَإِنَّ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ﴾.

شناسایی شخصِ مصلوب و آنچه به شبیه‌شدن او به عیسی مربوط است و اینکه آن حادثه چگونه اتفاق افتاده است، مردم (نه یهود، نه نصارا، نه مسلمانان و نه دیگران) نمی‌دانستند [٦٨] و کسانی که در آن وارد شدند به جهل و نادانی گرفتار شدند؛ نه بیشتر و نه کمتر: (هر آینه آنان که درباره او اختلاف می‌کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند؛ جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند).

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ الْغَيْبَ وَأَحْدَاثَ الْمُسْتَقْبَلِ وَالْمَاضِي وَيُطَّلِعُ عَلَى بَعْضِهَا خَلْفَاءَهُ فِي أَرْضِهِ.

خداوند، غیب و اتفاقات آینده و گذشته را می‌داند و خلفای خودش در زمینش را به برخی از آن آگاه می‌نماید.

إِذْ، حَادِثَةُ الصَّلْبِ وَمَا يَحِيطُ بِهَا سِرٌّ - لَيْسَ عِنْدَ الْمُسْلِمِينَ فَقَطْ بَلْ حَتَّى عِنْدَ الْمَسِيحِيِّينَ وَسِيَّاتِي الْكَلَامِ بِهَذَا الْأَمْرِ - وَلا يَتيسِرُ الْوَصُولُ إِلَى حَقِيقَتِهِ إِلَّا مَنْ يُطَّلِعُ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَهَذَا أَمْرٌ يَخْصُ حَجَجَ اللَّهُ، وَبِالتَّالِي فَالْمُرُورُ إِلَى هَذَا السَّرِّ

بسلاسه ويسر دال على حجية من مر إليه؛ لأنه قد جاء بكلمة السر أو كلمة المرور التي لا يأتي بها إلا من كان متصلاً بالله سبحانه.

بنابراین حادثه بصليب کشیدن و مسائل مربوط به آن، رازی است؛ نه فقط برای مسلمانان، بلکه حتی برای مسیحیان که در این باره سخن خواهیم گفت و رسیدن به حقیقت این راز جز برای کسی که خداوند او را آگاه نماید آسان نیست، و این چیزی است که مختص حجت‌های خداوند است. در نتیجه دستیابی آسان و راحت به این راز، دلالت بر حجیت کسی دارد که آن را بیان کرده؛ چرا که او، کلمه رمز یا کلمه عبوری را آورده، که کسی آن را نیاورده است، مگر آنکس که به خداوند سبحان متصل باشد.

ثانياً: في الإنجيل:

عيسى يطلب أن لا يصلب ولا يكون هو المصلوب.

«... ثم تقدم قليلاً وخر على وجهه وكان يصلي قائلاً يا أبتاه إن أمكن فلتعبر

عني هذه الكأس...» متى: 26.

«... ثم تقدم قليلاً وخر على الأرض وكان يصلي لكي تعبر عنه الساعة إن

أمكن * وقال يا أبا الآب كل شيء مستطاع لك فاجز عني هذه

الكأس...» مرقس: 14.

«... وانفصل عنهم نحو رمية حجر وجثا على ركبتيه وصلى * قائلاً يا أبتاه إن

شئت أن تجز عني هذه الكأس...» لوقا: 22.

دوم: در انجيل:

۱- عيسى درخواست می‌کند به صلیب کشیده نشود و شخص مصلوب

نباشد.

(... 39 سپس قدری پیش رفته، به روی زمین افتاد و دعا می‌کرد، در حالی

که می‌دگفت: ای پدر، اگر ممکن باشد این جام را از من بگذران...). [متی: ۲۶].

(... 35 و قدری پیشتر رفته، به روی زمین افتاد و دعا کرد تا اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد 36 پس گفت: ای پدر پدران، هر چیزی برای تو امکان‌پذیر است. این پیاله را از من بگردان...). [مرقس: ۱۴].
(... 41 و از ایشان به مسافت پرتاب سنگی دور شد، به زانو درآمد و دعا کرد 42 و گفت: ای پدر، اگر بخواهی این پیاله را از من بگردان...). [لوقا: ۲۲].

فكيف یرد الله طلب عیسی ودعاءه وتوسله أن لایصلب ویدفع عنه الصلب، وهل أن عیسی لایستحق أن یجاب دعاؤه، أم لایوجد عند الله بدیل عن عیسی (ع) یصلب مثلاً؟!

و چگونه خداوند درخواست و دعا و توسلِ عیسی را برای به‌صلیب کشیده‌شدن و بازداشت‌شدن صلیب از او، رد می‌کند؟! آیا عیسی این شایستگی را ندارد که دعایش اجابت شود؟! یا خداوند جایگزینی به‌جای عیسی ع ندارد که به‌عنوان مثال به صلیب کشیده شود؟!

إضافة إلى أنّ المسیحیین یعتقدون أنّ عیسی (ع) هو اللاهوت المطلق نفسه، وبالتالي فهم یحتاجون تعلیل طلب عیسی (ع) المتقدم تعلیلاً لایوقعهم فی تناقض ینفی لاهوته المطلق - كما یعتقدون هم فیهِ -، وهذا بعید المنال، فهم لو قالوا إنه طلب أن یدفع عنه الصلب لجهله بحتمیة الحدث فقد نقضوا لاهوته المطلق؛ لأنهم وصفوه بالجهل وهو ظلّمة، فتبین أنه نور وظلّمة ولیس نور لاطلّمة فیهِ، وبالتالي انتقض لاهوته المطلق. وإنّ قالوا إنه طلب أن یدفع عنه الصلب مع علمه بحتمیة الحدث فقد اتهموه بالسفه، وإلا فما معنی طلبه هذا مع علمه بحتمیة الحدث؟! وقولهم هذا ینفی لاهوته المطلق بل وینفی عنه مادون ذلك وهو حکمة الأنبیاء (ص).

بعلاوه، اینکه مسیحیان اعتقاد دارند عیسی ع خودش، لاهوت مطلق است؛ در نتیجه آنها باید برای درخواست پیشین عیسی ع دلیلی بیاورند؛ دلیلی که

آنها را وارد تناقضی نکند و لاهوت مطلق بودن او را نفی نکند؛ همانطور که درباره عیسی ع به این مسئله اعتقاد دارند؛ و این خواستهای دستنیافتنی است! اگر بگویند: او به این جهت درخواست بازداشتشدن از بهصلیبرفتن را از خود نموده که به حتمی بودن آن اتفاق، آگاهی کامل ندارد، در این صورت لاهوت مطلق بودن او ع را از بین بردهاند؛ چرا که آنها او را به جهل و نادانی توصیف کردهاند و نادانی، ظلمت و تاریکی است؛ در نتیجه روشن می شود او نور همراه با ظلمت بوده و نوری نیست که در آن هیچ ظلمتی نباشد؛ بنابر این لاهوت مطلق بودن ایشان ع از بین می رود. اگر بگویند: او ع با آگاهی نسبت به حتمی بودن اتفاق، درخواست بازداشتشدن از مصلوبشدن خودش را نموده است، او را به بیخردی متهم می کنند؛ چرا که معنای این درخواست او ع با علم به حتمی بودن اتفاق، چه معنایی میتواند داشته باشد؟! این سخنان نیز لاهوت مطلق بودن او ع را نفی می کند و حتی پایینتر از آن را نیز نفی می کند؛ یعنی حکمت پیامبران ع را نقض می کند.

المصلوب لايقبل أن يقول إنه ملك بني إسرائيل، فلماذا لايقبل لو كان هو نفسه عيسى (ع) الذي جاء يبلغ الناس بأنه ملك بني إسرائيل؟! أليس هذا يدل بوضوح أن الذي ألقى عليه القبض و صلب شخص آخر غير عيسى (ع) ملك بني إسرائيل لهذا هو لم يقبل أن يقول إنه ملك بني إسرائيل.

۲- مصلوب نمی پذیرد بگوید او پادشاه بنی اسرائیل است. حال اگر او عیسی ع بوده و برای تبلیغ مردم به اینکه او پادشاه بنی اسرائیل است آمده باشد، چرا چنین چیزی را نمی پذیرد؟! آیا این موضوع به روشنی دلالت ندارد بر اینکه کسی که دستگیر و به صلیب کشیده شد شخص دیگری غیر از عیسی پادشاه بنی اسرائیل بوده است؟ و به همین دلیل او نپذیرفت بگوید پادشاه بنی اسرائیل است.

«...فوقف يسوع أمام الوالي فسأله الوالي قائلاً أأنت ملك اليهود فقال له يسوع: أنت تقول...» [إنجيل متى: إصحاح ٢٧/٠١].

(11 عیسی در حضور والی ایستاده بود. پس والی از او پرسید و گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ عیسی به او گفت: تو چنین می‌گویی!...) [انجیل متی: ٢٧/٠١].

«...فسأله بيلاطس أنت ملك اليهود فأجاب وقال له أنت تقول...» [انجیل مرقس: إصحاح ١٥/٠١].

(... 2 پیلطس از او پرسید: تو پادشاه یهود هستی؟ او پاسخ داد و به او گفت: تو چنین می‌گویی...) [انجیل مرقس: ١٥/٠١].

«...33 ثم دخل بيلاطس أيضاً إلى دار الولاية ودعا يسوع، وقال له أنت ملك اليهود. 34 أجابه يسوع أمن ذاتك تقول هذا أم آخرون قالوا لك عني. 35 أجابه بيلاطس أألعي أنا يهودي. أمتك ورؤساء الكهنة أسلموك إلي. ماذا فعلت. 36 أجاب يسوع مملكتي ليست من هذا العالم. لو كانت مملكتي من هذا العالم لكان خدامي يجاهدون لكي لا أسلم إلي اليهود. ولكن الآن ليست مملكتي من هنا. 37 فقال له بيلاطس أفأنت إذا ملك. أجاب يسوع أنت تقول إنني ملك. لهذا قد ولدت أنا، ولهذا قد أتيت إلى العالم لأشهد للحق...» [انجیل يوحنا: أصحاح ١٨/٠١].

(... 33 پس پیلطس به کاخ بازگشت و عیسی را فرا خوانده، به او گفت: آیا تو پادشاه یهودی؟ 34 عیسی پاسخ داد: آیا این را تو خود می‌گویی یا دیگران درباره من به تو گفته‌اند؟ 35 پیلطس پاسخ داد: مگر من یهودی‌ام؟ قوم خودت و سران کاهنان تو را به من تسلیم کرده‌اند؛ تو چه کرده‌ای؟ 36

عیسی پاسخ داد: پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان بود خادمانم می‌جنگیدند تا به‌دست یهودیان گرفتار نیایم. اما الآن پادشاهی من از این جهان نیست. 37 پیلاطس از او پرسید: پس تو پادشاهی؟ عیسی پاسخ داد: تو خود می‌گویی که من پادشاهم. من از این روز زاده شدم و از این رو به جهان آمدم تا بر حقیقت شهادت دهم... [انجیل یوحنا: ۱۸].

مخاطبة المصلوب لمريم أم عيسى (ع) يدل على أنه ليس ابنها، وإلا فهل يليق بابن أن يخاطب أمه (يا امرأة). نعم يصح أن يخاطبها المصلوب بهذه الكلمة إذا لم يكن هو نفسه عيسى (ع)، ومخاطبته لها بهذه الكلمة ليوضح أنها ليست أمه وأنه ليس عيسى (ع) [٦٩].

۳- نحوه‌ی مخاطب قرار گرفتن مریم، مادر عیسی ع توسط مصلوب، دلالت می‌کند بر اینکه ایشان، فرزند او نبوده است؛ در غیر این صورت آیا شایسته است فرزندی مادرش را «ای زن» خطاب کند؟ آری، اگر این به‌صلیب کشیده‌شده، عیسی ع نباشد، خطاب قرار دادن او با این عبارت توسط او صحیح خواهد بود. خطاب قرار دادن او با این عبارت، روشن می‌کند مریم، مادرش نبوده است و او نیز عیسی ع نیست: [۶۹]

«25 وکانت واقفات عند صلیب یسوع أمه وأخت أمه مریم زوجة کلویا ومریم المجدلیة. 26 فلما رأى یسوع أمه والتلميذ الذي كان يحبه واقفاً قال لأمه يا امرأة هو ذا ابنك. 27 ثم قال للتلميذ هو ذا أمك» [انجیل یوحنا اصحاح ۱۹].

(و پای صلیب عیسی، مادر او و خواهر مادرش، مریم همسر کلویا و مریم مجدلیه ایستاده بودند 26 چون عیسی مادر خود را با آن شاگردی که دوست می‌داشت ایستاده دید، به مادر خود گفت: ای زن، اینک این پسر توست. 27 و به آن شاگرد گفت: اینک این مادر توست). [انجیل یوحنا: ۱۹].

بطرس يعرض أن يضع نفسه مكان عيسى للصلب وعيسى يبين له عجزه عن هذا الأمر:

«وقال الرب لسمعان سمعان هو ذا الشيطان طلبكم لكي يغربلكم كالحنطة. 32 ولكني طلبت من أجلك لكي لا يفنى إيمانك. وأنت متى رجعت ثبت إخوتك. 33 فقال له يا رب إنني مستعد أن أمضي معك حتى إلى السجن وإلى الموت. 34 فقال أقول لك يا بطرس لا يصيح الديك اليوم قبل أن تنكر ثلاث مرات أنك تعرفني» [إنجيل لوقا أصحاح ٢٢].

٤- بطرس خودش را به‌عنوان کسی که به‌جای عیسی به‌صلیب کشیده می‌شود عرضه می‌دارد؛ ولی عیسی ناتوانی او را از این امر مهم بیان می‌کند: (پس پروردگار به شمعون گفت: ای شمعون، اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند 32 لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود و هنگامی که بازگشتی برادران خود را استوار نما. 33 به وی گفت: ای پروردگار، حاضرم با تو بروم حتی به زندان و به‌سوی مرگ. 34 گفت: تو را می‌گویم ای بطرس، امروز خروس بانگ زده باشد که سه مرتبه انکار خواهی کرد که مرا نمی‌شناسی). [انجيل لوقا: ٢٢].

«قال له سمعان بطرس يا سيد إلى أين تذهب. أجابه يسوع حيث أذهب لا تقدر الآن أن تتبعني ولكنك ستتبعني أخيراً. 37 قال له بطرس يا سيد لماذا لا أقدر أن أتبعك الآن. إنني أضع نفسي عنك. 38 أجابه يسوع أتضع نفسك عني. الحق الحق أقول لك لا يصيح الديك حتى تنكرني ثلاث مرات» [إنجيل يوحنا أصحاح ١٣].

(شمعون بطرس به وی گفت: ای آقا، کجا می‌روی؟ عیسی پاسخ داد: جایی که می‌روم، اکنون نمی‌توانی از پی من بیایی؛ ولی در آخر از پی من خواهی آمد. 37 بطرس به او گفت: ای آقا، برای چه اکنون نتوانم از پی تو بیایم؟

جان خود را در راه تو خواهم نهاد. 38 عیسی به او جواب داد: آیا جان خود را در راه من می‌نهی؟ به‌یقین به تو می‌گویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد). [انجیل یوحنا: ۱۳].

في النصين المتقدمين من الإنجيل نفهم أن عيسى عرض بصورة أو بأخرى على الحواريين أن يفدوه، أو على الأقل نجد في النصوص أن عيسى (ع) يبين لبطرس وهو أفضل الحواريين أنه غير قادر أن يفدي عيسى (ع): «قال له بطرس يا سيد لماذا لا أقدر أن أتبعك الآن. إني أضع نفسي عنك. 38 أجابه يسوع أتضع نفسك عني؟. الحق الحق أقول لك لا يصيح الديك حتى تنكرني ثلاث مرات»، إذن هذا النص من إنجيل يوحنا يبين بوضوح أن عيسى (ع) طلب من بطرس أن يفديه أو أنه ناقش عرض بطرس «أتضع نفسك عني؟» ونجد أن عيسى أجاب على هذا السؤال بأن بطرس غير قادر على هذا الأمر «الحق الحق أقول لك لا يصيح الديك حتى تنكرني ثلاث مرات»، وهذه المناقشة لم تأت من فراغ، فما الذي جعل بطرس يعرض هذا العرض لو لم يكن عيسى (ع) قد طرح هذا الأمر لهم؟!

در دو متن پیشین انجیل، چنین متوجه می‌شویم که عیسی به‌غوی به حواریون عرض داشته است که به‌جای او فدا شوند، یا دست‌کم در متون می‌بینیم که عیسی ع به پطرس که برترین حواری بود، بیان می‌دارد که او، توانایی فدا شدن به‌جای عیسی ع را ندارد: (پطرس به او گفت: ای آقا، برای چه اکنون نتوانم از پی تو بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد. 38 عیسی به او جواب داد: آیا جان خود را در راه من می‌نهی؟ به‌یقین به تو می‌گویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد). آیا این متن از انجیل یوحنا بیان می‌کند عیسی ع از پطرس درخواست کرده تا به‌جای او فدا شود؟ یا به پطرس چنین پاسخ می‌گوید «آیا جان خود را در راه من می‌نهی؟» و می‌بینیم عیسی این پرسش را این‌گونه پاسخ می‌دهد که پطرس توانایی چنین چیزی را ندارد: «به‌یقین به تو می‌گویم تا سه مرتبه مرا

انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد.» این گفتگو بی‌هیچ مقدمه‌ای نیامده است؛ اگر عیسی ع چنین موضوع مهمی را برای ایشان مطرح نمی‌کرد چه چیزی باعث شد تا پطرس چنین درخواستی را بیان کند؟!

وأيضا كلام بطرس «إني أضع نفسي عنك» كيف يمكن فهمه بغير مسألة التشبيه، وإلا فكيف يضع بطرس نفسه مكان عيسى (ع) ليصلب إذا لم يشبه به قبل هذا لكي يأخذه اليهود ويصلبوه على أنه عيسى (ع) نفسه، فالقوم يطلبون عيسى (ع) وليس بطرس ولن يأخذوا بطرس مالم يشبه به، وأيضا رد عيسى (ع) لم يكن أنه لا يصح أن تقديني يا بطرس أو لأبد أناصلب أنا، أو أي جواب آخر غير أنك يا بطرس غير قادر على هذا الأمر، وهذا ينقلنا إلى التساؤل: إذا كان بطرس والحواريون عاجزين عن أن يضعوا أنفسهم مكان عيسى (ع) ويتحملوا الصلب فهل لا يوجد عند الله أحد يؤدي هذه المهمة بعد أن طلب عيسى (ع) بوضوح أن يدفع عنه الصلب كما تقدم؟!

همچنین این سخن پطرس «جان خود را در راه تو خواهم نهاد» را به چه صورتی غیر از مسئله تشبیه شدن می‌توان درک کرد؛ در غیر این صورت چگونه پطرس خودش را به جای عیسی ع برای به صلیب کشیده شدن قرار می‌دهد، اگر پیش از آن به او شبیه نشده باشد، تا یهود او را بگیرند و به عنوان اینکه او عیسی ع است به صلیب کشیده شود. این‌ها دنبال عیسی ع بودند نه پطرس، و تا زمانی که پطرس شبیه او نشده باشد او را نمی‌گیرند. همچنین پاسخ عیسی ع این‌گونه نبود که ای پطرس، صحیح نیست تو به جای من فدا شوی، یا ناگزیر من باید به صلیب کشیده شوم، یا هر پاسخ دیگری؛ جز اینکه تو توانایی این مهم را نداری. این مسئله ما را به این پرسش می‌کشاند که اگر پطرس و حواریون این توانایی را ندارند تا جان خود را به خاطر عیسی ع بدهند و به صلیب کشیده شدن را تحمل کنند، آیا خداوند هیچ‌کس دیگری را ندارد که این وظیفه مهم را انجام دهد؟ آن هم

پس از اینکه همان طور که گفته شد، عیسی ع به روشنی درخواست می‌کند که «به صلیب رفتن» از او برداشته شود؟!

«فقال يسوع لبطرس اجعل سيفك في الغمد. الكاس التي أعطاني الآب ألا اشربها» یوحنا ۱۸-۱۱.

۵- (11 عیسی به پطرس گفت: شمشیرت را غلاف کن. آیا جامی را که پدر به من داده است ننوشم!؟). [یوحنا: ۱۱ تا ۱۸].

هذا الكلام صدر من المصلوب أثناء القبض عليه، وهو كلام شخص قابل بمسألة الصلب ولا إشكال عنده معها، بل ويعتبر أن التردد في شرب كأس الصلب أمر غير مقبول وغير وارد ولا مطروح بالنسبة له ولا يمكن أن يفكر فيه، «الكاس التي أعطاني الآب ألا اشربها؟!»، لايسأل فقط بل يتساءل بتعجب (ألا اشربها)، فكيف يمكن تصور أن يصدر هذا الكلام من نفس الشخص الذي كان قبل إلقاء القبض على المصلوب يقول: «يا أبا الآب كل شيء مستطاع لك فاجز عني هذه الكأس» مرقس ۱۴.

این سخن از مصلوب هنگام دستگیرشدنش بیان شده و سخن کسی است که به صلیب کشیده شدن را پذیرفته است و با آن مشکلی ندارد. حتی تردید در نوشیدن جام صلیب را درباره خودش غیرقابل قبول، غیرقابل بیان و مطرح شدن می‌داند و اینکه امکان ندارد حتی در آن تأملی کند. «آیا جامی را که پدر به من داده است ننوشم!؟» جمله فقط پرسشی نیست، بلکه با تعجب می‌پرسد: «ننوشم!؟» چطور می‌توان تصور کرد این سخن همان کسی باشد که پیش از دستگیرشدن برای به صلیب کشیده شدن می‌گوید: (ای پدر پدران، هر چیزی برای تو امکان پذیر است. این پیاله را از من بگذران).

[مرقس: ۱۴].

إذن، فهما شخصان مختلفان تماماً، فالشخص الذي ألقى عليه القبض و صلب شخص آخر غير عيسى (ع) الذي طلب أن لا يصلب.

بنابر این، این دو بطور کامل از یکدیگر متمایزند؛ آن کس که دستگیر و به صلیب کشیده شد، شخص دیگری غیر از عیسی ع است که درخواست به صلیب کشیده نشدن می‌کند.

[۶۸]- وكمثال على اختلاف الأقوال في المسألة ننقل مثالين لأقوال علماء المسلمين من السنة والشيعه:

[۶۸] - دو نمونه از گفته‌های علمای مسلمان شیعه و سنی را بعنوان نمونه‌ای از این اختلافها نقل می‌کنیم:

- من السنة:

قال الطبري في تفسيره: ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾.

- از اهل سنت:

طبری در تفسیر خود می‌گوید: (و نیز به آن سبب که گفتند ما مسیح پسر مریم، پیامبر خدا را کشتیم؛ و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند؛ بلکه امر بر ایشان مشتبه شد. هر آینه آنان که درباره او اختلاف می‌کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند؛ جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند).

يعني بذلك جل ثناؤه: **﴿وَقَوْلِهِمْ ﴿أَنَا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ﴾. ثم كذبهم الله في قِيلِهِمْ، فقال: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾ يعني: وما قتلوا عيسى وما صلبوه، ولكن شُبِّهَ لَهُمْ.**

«.... منظور خداوند جلّ ثنائه به این سخن آنهاست: (ما مسیح پسر مریم، پیامبر خدا را کشتیم) سپس خداوند این سخن آنها را تکذیب می‌کند و می‌فرماید: (آنان او را نکشتند و بر دار نکردند؛ بلکه امر بر ایشان مشتبه شد) یعنی آنان عیسی را نکشتند و بر دار نکردند؛ بلکه امر بر ایشان مشتبه شد.

واختلف أهل التأويل في صفة التشبيه الذي شُبِّهَ لليهود في أمر عيسى، فقال بعضهم: لما أحاطت اليهود به وبأصحابه، أحاطوا بهم، وهم لا يثبتون معرفة عيسى بعينه، وذلك أنهم جميعاً حوّلوا في صورة عيسى، فأشكّل على الذين كانوا يريدون قتل عيسى، عيسى من غيره منهم، وخرج إليهم بعض من كان في البيت مع عيسى، فقتلوه وهم يحسبونه عيسى.... وقال آخرون: بل سأل عيسى من كان معه في البيت أن يلقى على بعضهم شبهه، فانتدب لذلك رجلاً، فألقى عليه شبهه، فقتل ذلك الرجل ورفع عيسى ابن مریم عليه السلام) جامع البيان في تفسير القرآن - الطبري (ت 310 هـ).

تأویل‌گران در صفت تشبیهی که در قضیه عیسی برای یهودیان شبهه شد دچار اختلاف هستند؛ برخی از آنان می‌گویند: وقتی یهود به او و یارانش احاطه پیدا کردند آنها را دوره کردند، در حالی که نتوانستند شخص عیسی را بطور مشخص بشناسند؛ و این به آن دلیل بود که همگی آنان به شکل عیسی دگرگون شدند. این موضوع برای آنان که خواستار قتل عیسی بودند باعث ایجاد اشکال شد. عیسی غیر از آنان بود و یکی از کسانی که در خانه و با عیسی بود به طرف آنان بیرون رفت. آنها او را کشتند در حالی که فکر می‌کردند او عیسی است.... و دیگران گفتند: عیسی از کسانی که در خانه بودند خواست شباهتش بر برخی از آنان بیفتد. یکی از آنان پیش‌قدم شد و شباهت عیسی بر او افتاد. پس آن مرد کشته و عیسی بن مریم ع بالا برده شد.» (جامع البيان في تفسير القرآن - طبري، متوفى 310 هـ)

- من الشيعة:

الشيخ الطوسي في تفسيره البيان: (قوله تعالى: **﴿وَقَوْلِهِمْ ﴿أَنَا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾ * بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾** (157) آية.

- از شیعه:

شیخ طوسی در تفسیر بیان می‌گوید: «سخن خداوند متعال: (و نیز به آن سبب که گفتند ما مسیح پسر مریم، پیامبر خدا را کشتیم؛ و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند؛ بلکه امر بر ایشان مشتبه شد. هرآینه آنان که درباره او اختلاف می‌کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند؛ جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند * بلکه خداوند او را بالا برد و خداوند شکستناپذیر حکیم است).

[[المعنى]: هذه الآية عطف على ما قبلها وتقديره، فيما نقضهم ميثاقهم وكفرهم بآيات الله وقتلهم الأنبياء بغير حق، وقولهم: قلوبنا غلف وقولهم إنا قتلنا المسيح عيسى ابن مريم رسول الله، أنزلنا من العذاب، وأوجبنا لهم من العقاب، لأن أخبارهم أنهم قتلوا المسيح يقيناً، وما قتلوه، كفر من حيث هو جرأة على الله في قتل أنبيائه، ومن دلت المعجزات على صدقه، ثم كذبهم الله في قولهم: إنا قتلناه فقال: "وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم".

معناى آن: این آیه به قبل از خود و تقدیر آن عطف شده است. به دلیل نقض میثاق و کفر ایشان به آیات خداوند و کشتن ناحق انبیا، و این سخنشان که گفتند قلبهای ما بسته شده و نیز گفتند ما مسیح عیسی پسر مریم، رسول خدا را کشتیم، عذابی بر آنان نازل کردیم و عقوبت را بر آنان واجب ساختیم؛ زیرا این سخن آنها که مسیح، عیسی بن مریم را بطور یقین کشته‌اند، در حالی که او را نکشته بودند، کفر است؛ زیرا این کار، جرأت و جسارت علیه خداوند با کشتن انبیای او و کسی است که معجزات، دلیل راستگویی‌اش بوده است. سپس خداوند سخن آنها را (که گفتند ما او را کشتیم) تکذیب کرده و می‌فرماید: (آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند؛ بلکه امر بر ایشان مشتبه شد).

واختلفوا في كيفية التشبيه الذي شبه لليهود في أمر عيسى فقال وهب بن منبه: أتى عيسى ومعه سبعة عشر من الحواريين في بيت فأحاطوا بهم، فلما دخلوا عليهم صيرهم الله كلهم على صورة عيسى فقالوا لهم سحرتمونا ليبرزن لنا عيسى أو لنقتلنكم جميعاً، فقال عيسى لأصحابه: من يشري نفسه منكم اليوم بالجنة، فقال رجل منهم: أنا، فخرج إليهم فقال: أنا عيسى، وقد صيره الله على صورة عيسى، فأخذه و قتلوه، و صلبوه. فمن ثم شبه لهم، وظنوا أنهم قد قتلوا عيسى، وظنت النصراني مثل ذلك أنه عيسى، ورفع الله عيسى من يومه ذلك.

در چگونگی تشبیهی که در خصوص مسئله عیسی برای یهود به وجود آمد دچار اختلاف نظر شدند. وهب بن منبه می‌گوید: عیسی و هفده نفر از حواریون داخل خانه‌ای شدند. آنها را احاطه کردند و زمانی که داخل شدند خداوند همگی آنان را به شکل عیسی درآورد. آنها گفتند ما را سحر کرداید؛ یا عیسی برای ما آشکار شود یا همه شما را می‌کشیم. عیسی به اصحابش گفت: چه کسی از شما امروز جان خود را به بهشت می‌فروشد؟ یکی از آنان گفت: من. پس او به سمت آنان خارج شد و گفت من عیسی هستم، در حالی که خداوند او را به شکل عیسی درآورده بود؛ بنابراین او را گرفته، به قتل رساندند و به صلیب کشیدند. از این جهت امر بر آنان مشتبه شد و گمان می‌کردند عیسی را کشته‌اند و مسیحیان نیز همانند آنها گمان کردند او عیسی است؛ در حالی که خداوند عیسی را در همان روز بالا برد.

وبه قال قتادة والسدي وابن إسحاق ومجاهد وابن جريج، وان اختلفوا في عدد الحواريين، ولم يذكر أحد غير وهب أن شبهه ألقى على جميعهم، بل قالوا: ألقى شبهه على واحد، ورفع عيسى من بينهم قال ابن إسحاق: وكان اسم الذي القي عليه شبهه سرجس، وكان أحد الحواريين، ويقال: إن الذي دلهم عليه وقال هذا عيسى أحد الحواريين أخذ على ذلك ثلاثين درهماً، وكان منافقاً، ثم إنه ندم على ذلك فاختنق حتى قتل نفسه، وكان اسمه بودس

زکریا بوطا، وهو ملعون في النصارى، وبعض النصارى يقول: إن بودس زکریا بوطا هو الذي شبه لهم فصلبوه، وهو يقول: لست بصاحبكم الذي دلتكم عليه.

قتاده، سدی، ابن اسحاق، مجاهد و ابن جریج نیز همین سخن را گفته‌اند؛ اگرچه در تعداد حواریون اختلاف دارند؛ از میان آنها تنها وهب این را گفته که همه آنان شبیه عیسی شدند، و باقی افراد می‌گویند یک نفر شبیه عیسی شد و عیسی از میان آنان بالا رفت. ابن اسحاق می‌گوید: کسی که شبیه عیسی شد «سرجس» نام داشت و یکی از حواریون بود. گفته می‌شود کسی که عیسی را به آنها نشان داد یکی از حواریون بود و سی درهم بابت این کار گرفت و وی منافق بود؛ سپس پشیمان شد و خود را دار زده، خودکشی کرد، و اسم او «بودس زکریا بوطا» بود و او در بین مسیحیان ملعون است. بعضی از مسیحیان می‌گویند: بودس زکریا بوطا کسی است که بر آنان مشتبه شد و او را به صلیب کشیدند در حالی که می‌گفت: من صاحب شما نیستم، من همانم که شما را به او راهنمایی کردم.

قال الطبري: الأقوى قول ابن المنبه، وهو أن سبعة عشر القى على جماعتهم شبه عيسى، لأنه لو كان ألقى على واحد منهم مع قول عيسى أیکم یلقى علیه شبهي وله الجنة، ثم رأوا عيسى قد رفع من بين أيديهم لما اشتبه عليهم، وما اختلفوا فيه، وان جاز ان یشتبہ علی أعدائهم من اليهود الذين لم يكونوا يعرفونه، لكن لما ألقى شبهه علی جمیعهم، فكان یری كل واحد بصورة عيسى، فلما قتل واحد منهم اشتبه الحال عليهم. وهذا الذي ذكره قریب طبری می‌گوید: سخن ابن منبه قوی‌تر است و اینکه همگی هفده نفر شبیه عیسی شدند؛ زیرا اگر یکی از آنان با سخن عیسی که کدامیک از شما شبیه من می‌شود تا بهشت برای او باشد، شبیه عیسی می‌شد سپس می‌دیدند عیسی از بین آنان بالا برده شد، امر بر آنان مشتبه نمی‌شد و در آن دچار اختلاف نمی‌شدند؛ اگرچه جایز است امر بر دشمنان یهودی‌شان که او را نمی‌شناختند مشتبه شود؛ اما اگر همگی شبیه او شوند همه با چهره عیسی دیده می‌شوند و زمانی که یکی از آنان کشته شود امر بر آنان مشتبه می‌شد. این مطلبی که او بیان کرده تا حدودی صحیح است.

وقال الجبائي: وجه التشبيه أن رؤساء اليهود اخذوا إنسانا فقتلوه وصلبوه علی موضع عال، ولم يمكنوا أحدا من الدنو منه فتغيرت حلته وتنكرت صورته. وقالوا: قتلنا عيسى، ليوهموا بذلك علی عوامهم، لأنهم كانوا أحاطوا بالبیت الذي فيه عيسى فلما دخلوه كان رفع عيسى من بينهم، فخافوا أن يكون ذلك سبب إيمان اليهود به، ففعلوا ذلك. والذين اختلفوا غير الذين صلبوا من صلبوه، وهم باقي اليهود، فان قيل: هل يجوز أن یلقى الله شبه زيد علی عمر حتى لا یفصل الناظر اليهما بينهما، كما كان یفصل قبل إلقاء الشبه؟ قيل: ذلك مقدور لله بلا خلاف، ويجوز أن یفعله عندنا تغليظا للمحنة، وتشديدا للتكليف، وإن كان ذلك خارقا للعادة، يجوز أن يجعل ذلك معجزة أو كرامة، لبعض أوليائه الصالحين، أو الأئمة المعصومين (ص). وعند المعتزلة لا يجوز ذلك إلا علی یدی الأنبياء أو في وقتهم، لأنه لا يجوز خرق العادة عنهم إلا علی یده.

جبائی می‌گوید: مشتبه شدن مسئله در این است که رؤسای یهود کسی را گرفتند و کشتند، در مکان بلندی به صلیب کشیدند، و هیچ‌کدام نتوانستند به او نزدیک شوند؛ زیرا هیبت او تغییر کرد و چهره‌اش

بیگانه شد؛ و گفتند عیسی را کشتیم تا عوام را به توهم بیندازند؛ زیرا آنها خانهای را که عیسی در آن بود محاصره کرده بودند، اما وقتی داخل آن شدند عیسی از بین آنها بالا رفته بود و می‌ترسیدند این موضوع سبب ایمان یهود به او شود؛ پس چنین کردند. کسانی که دچار اختلاف شدند بقیه یهود بودند، نه آنهایی که انسانی را به صلیب کشیدند. اگر کسی اشکال کند: آیا ممکن است خداوند چهره زید را بر عمر القا کند، به گونه‌ای که شخص بیننده نتواند بین آن دو آن‌گونه که قبل از شبیه‌شدن می‌توانست تشخیص دهد فرق بگذارد؟ جواب آن چنین است که: بی هیچ اختلافی انجام این کار برای خدا امکان دارد و جایز است که برای آزمایش شدیدتر ما و تکلیف بیشتر، چنین کاری انجام دهد، اگر چه خلاف معمول است؛ جایز است به‌عنوان معجزه یا کرامت برای بعضی از اولیای صالحش یا امامان معصوم ع چنین کند. معتزله چنین چیزی را جز به‌دست انبیا یا در زمان آنها جایز نمی‌دانند چون خرق عادت از آنها جز به‌دست او نیست.

وقد قيل: إن أصحاب عيسى (ع) تفرقوا عنه حتى لم يبق غير عيسى، وغير الذي القي شبهه عليه، فلذلك اشتبه على النصارى، فان قيل: كيف يجوز من الخلق العظيم أن يخبروا بالشئ على خلاف ما هو به، وقد علمنا كثرة اليهود والنصارى، ومع كثرتهم أخبروا أن عيسى صلب وقتل، فكيف يجوز أن يكونوا مع كثرتهم كذابين؟ ولئن جاز هذا لم نثق بشئ من الأخبار أصلاً ويؤدي ذلك إلى قول السنمية! قلنا: هؤلاء القوم دخلت عليهم الشبهة، لأن اليهود لم يكونوا يعرفون عيسى، وإنما أخبروا أنهم قتلوا واحداً، وقيل لهم انه عيسى، فهم في ذلك صادقون، وان لم يكن المقتول عيسى. وأما النصارى فاشتبه عليهم، لأنه كان ألقى شبهه على غيره، فلما رأوا من هو في صورته مقتولاً، ظنوا انه عيسى، فلم يخبر أحد من الفريقين بما ظن أن الأمر على ما أخبر به، فلا يؤدي ذلك إلى بطلان الأخبار بحال.

نظری وجود دارد که طبق آن اصحاب عیسی ع از نزد او متفرق شدند و غیر از او و کسی که شبیه او شد باقی نماند و به این ترتیب امر بر مسیحیان مشتبه شد. اگر کسی اعتراض کند: چگونه ممکن است عدّه زیادی از چیزی خبر دهند که خلاف واقع باشد در حالی که ما می‌دانیم تعداد یهود و مسیحیان زیاد بوده است و این جمعیت بسیار خبر دادند که عیسی به صلیب رفت و کشته شده است، پس چگونه ممکن است همه آنها دروغگو باشند؟ و اگر چنین چیزی جایز باشد ما به هیچ خبری اطمینان پیدا نمی‌کنیم و این مسئله به سخن سنمیه منجر می‌شود! می‌گوییم: آن قوم دچار شبهه شدند، چون یهود، عیسی را نمی‌شناختند و تنها خبر دادند آنها یک نفر را کشته‌اند، و به آنها گفته شد او عیسی بوده است؛ پس آنها در این مسئله صادق هستند، هر چند شخص کشته‌شده عیسی نبود. و برای مسیحیان این مسئله مشتبه شد، زیرا چهره مسیح بر شخص دیگری واقع شد و زمانی که شخصی با چهره مسیح را دیدند که باقتل رسیده، گمان کردند او عیسی است؛ بنابر این هیچ‌یک از این دو گروه به واقعیت آنچه گمان می‌کردند به آنها خبر دادند خبر داده نشدند. پس در هر صورت این موضوع موجب باطل‌شدن اخبار نمی‌شود.

وقوله: "وان الذين اختلفوا فيه لفي شك منه ما لهم به من علم إلا اتباع الظن وما قتلوه يقيناً" يعني به الذين أحاطوا بعيسى وأصحابه حيث أرادوا قتله لأنهم كانوا قد عرفوا عدة من في البيت، فلما دخلوا عليهم فقدوا واحداً منهم، فالتبس عليهم أمر عيسى بفقدهم واحداً من العدة، وقتلوا من قتلوا على شك منهم في أمر عيسى.

سخن خداوند: (آنان که درباره او اختلاف می‌کردند خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند؛ جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند). منظور کسانی هستند که به نیت کشتن عیسی، او و اصحابش را محاصره کردند؛ زیرا آنها تعداد افراد داخل خانه را می‌دانستند و هنگامی که داخل شدند متوجه شدند یکی از آنها در خانه نیست و این موجب مشتبه‌شدن امر عیسی بر آنها شد و آنها شخصی را باقتل رساندند، در حالی که در امر عیسی شک داشتند.

هذا على قول من قال: لم يتفرق أصحابه حتى دخل عليهم اليهود وأما من قال تفرقوا عنه، فإنه يقول: اختلفهم كان بأن عيسى هل كان في من بقي في البيت أو كان في الذين خرجوا. فاشتبه الأمر عليهم.

این نظر کسانی است که می‌گویند یاران عیسی زمانی که یهود بر آنها وارد شد متفرق نشده بودند؛ اما کسانی که می‌گویند آنها از اطراف وی متفرق شدند معتقدند اختلاف آنها در این بود که آیا عیسی در بین افراد داخل خانه بود یا در میان کسانی بود که خارج شده بودند. پس امر بر آنها مشتبه شد.

قال الزجاج: وجه اختلاف النصارى أن: منهم من ادعى انه له لا يقتل، ومنهم من قال قتل، فكذب الله الجميع. وقوله: "إلا اتباع الظن" استثناء منقطع. وتقديره لم يكن لهم بمن قتلوه علم لكنهم اتبعوه ظنا منهم انه عيسى، ولم يكن به. وقوله: "وما قتلوه يقيناً" معناه وما قتلوا ظنهم الذي اتبعوا المقتول الذي قتلوه، وهم يحسبونه عيسى يقيناً إنه عيسى، ولا انه غيره، لكنهم كانوا منه على ظن وشبهة، كما يقول القائل: ما قتلت هذا الأمر علما، وما قتلته يقيناً: إذا تكلم فيه بالظن على غير يقين. فالحاء في (قتلوه) عائدة على الظن.

زجاج می‌گوید: اختلاف مسیحیان در این است که بعضی ادعا می‌کنند عیسی کشته نشد و بعضی می‌گویند کشته شد؛ بنابراین خداوند همه را تکذیب می‌کند. سخن خداوند: (مگر پیروی از گمان...) استثناء منقطع است و تقدیر آن‌چنین است که آنها به کسی که کشته شد علم نداشتند، اما گمان کردند او عیسی است، در حالی که عیسی نبود. و این سخن خداوند: (و او را به یقین نکشته بودند) یعنی آنها ظن خود را نکشتند؛ ظنی که از آن پیروی کردند همان مقتولی است که او را نکشتند؛ در حالی که به یقین فکر می‌کردند او عیسی بوده است و غیر او نیست؛ اما آنها دچار گمان و شبهه بودند؛ همان طور که انسان زمانی که درباره چیزی از روی ظن و گمان و نه یقین صحبت می‌کند چنین می‌گوید: این را از روی علم و آگاهی نگفتم و از روی یقین او را نکشتم؛ در نتیجه ضمیر «ه» در «قتلوه» به ظن برمی‌گردد.

وقال ابن عباس وجويبر وما قتلوا ظنهم يقيناً. وحكى الزجاج عن قومهم: أن الهاء راجعة إلى عيسى (ع). نفى الله عنه القتل على وجه التحقيق واليقين.

ابن عباس و جويبر می‌گویند: آنها ظن و گمان خود را بطور یقین نکشتند. زجاج از قوم آنها حکایت می‌کند که «ه» به عیسی ع باز می‌گردد و خداوند کشته شدن را از روی تحقیق و یقین از عیسی نفی می‌کند.

وقال السدي: وما قتلوا أمره يقيناً إن الرجل هو عيسى (ع)، وقوله: "بل رفعه الله إليه" يعني بل رفع الله المسيح إليه، ولم يقتلوه، ولم يصلبوه، لكن الله رفعه وطهره من الذين كفروا وقوله: "كان الله عزيزاً حكيماً" معناه لم يزل الله عزيزاً منتقماً من أعدائه كانتقامه من الذين أخذتهم الصاعقة بظلمهم، وكلعنه من نقض ميثاقه وفعل ما قصه الله، حكيماً في أفعاله وتدبيراته وتصريفه خلقه في قضائه، واحذروا أيها السائلون محمداً إن ينزل عليكم كتاباً من السماء - حلول عقوبته بكم، كما حل بأوائلكم الذين فعلوا فعلكم في تكذيبهم رسلي وافترائهم على أوليائي. وبه قال ابن عباس. وقوله: "بل رفعه الله" (التبيان - الشيخ الطوسي: ج 3

ص 382 - 385.

سدی می‌گوید: او را با این یقین که آن شخص همان عیسی است نکشتند. سخن خداوند: (بلکه خداوند او را به‌سوی خود بالا برد) یعنی خدا مسیح را به‌سوی خود بالا برد و او را نکشتند و به صلیب نکشیدند؛ اما خداوند او را بالا برد و از کافران پاک ساخت. سخن خداوند: (خداوند شکستناپذیر حکیم است) یعنی خداوند همیشه شکستناپذیر بوده است و از دشمنانش انتقام می‌گیرد؛ همان‌طور که از کسانی که در اثر ظلمشان گرفتار صاعقه شدند انتقام گرفت، و همان‌طور که کسی را که نقض عهد کرد و کاری را که خداوند حکایت کرده، انجام داده بود لعن کرد. او در کارها، تدبیرها و ادارهٔ خلقش، در قضای خود حکیم است، و ای پرسشگرها بترسید از محمد که کتابی از آسمان بر شما نازل کند که عقوبت او برای شما خواهد بود، همان‌گونه که بر پیشینیان شما که کار شما را انجام دادند و فرستادگان مرا تکذیب کردند و بر اولیای من دروغ بستند نازل شد. ابن‌عباس نیز همین سخن را گفته است. سخن خداوند: (بلکه خداوند او را بالا برد). « (تبیان - شیخ طوسی: ج ۳ ص ۳۸۲ تا ۳۸۵)

ويتبين من هذا النقل أن هذه المسألة وما يحيط بها وتحديد شخصية المصلوب هو علم خاص به سبحانه ومن هو متصل به سبحانه فقط !!

از آنچه نقل کردیم مشخص می‌شود این مسئله و امور مربوط به آن و تعیین شخص مصلوب، علمی است که فقط به خداوند سبحان و کسی که با او در ارتباط است اختصاص دارد!

[۶۹]- لا إشكال في كون لفظ (يا امرأة) في كمال الأدب، بل ربما استعمل في كثير من اللغات للتعبير عن الاحترام ولكن بالنسبة لامرأة أجنبية، أما بالنسبة للأم فهو في غاية الجفاء، ولا يصح أن ينسب إلى نبي عظيم وموصوف بالبار لوالدته في الإنجيل والقرآن، فهل يعقل أن ينادي السيد المسيح (ع) أمه بنفس ما ينادي به الأجانب:

[۶۹] - اشكالي بر عبارت «ای زن» از نظر رعایت ادب و احترام وارد نیست و چه بسا در بسیاری از زبانها به عنوان تعبیری محترمانه مورد استفاده قرار می‌گیرد اما از این عبارت برای مخاطب قرار دادن زن غریبه استفاده می‌شود؛ ولی استفاده از این تعبیر نسبت به مادر، جفای بزرگی است و نسبت دادن آن به پیامبری بزرگ که در انجیل و قرآن، به نیکی با مادرش توصیف شده است صحیح نیست؛ آیا صحیح است سید مسیح ع مادرش را آن‌گونه که زنان غریبه را مورد خطاب قرار می‌دهند خطاب کند:

(حِينَئِذٍ أَجَابَ يَسُوعُ وَقَالَ لَهَا: «يَا امْرَأَةً، عَظِيمُ إِيمَانِكَ! لِيَكُنْ لَكَ كَمَا تُرِيدِينَ» فَشَفِيَتْ ابْنَتُهَا مِنْ تِلْكَ السَّاعَةِ) إنجيل متى - الأصحاح ۱۵.

(آنگاه عیسی در جواب او گفت: ای زن! ایمان تو عظیم است! حاجت تو برآورده می‌شود. در همان ساعت دخترش شفا یافت). (انجیل متى: باب ۱۵)

(فَلَمَّا رَأَاهَا يَسُوعُ دَعَاهَا وَقَالَ لَهَا: «يَا امْرَأَةً، إِنَّكَ مَحْلُولَةٌ مِنْ ضَعْفِكَ!») إنجيل لوقا - الأصحاح ۱۳.
(چون عیسی او را دید، وی را فراخواند و به او گفت: ای زن! از ضعف خود خلاص شو). (انجیل لوقا: باب ۱۳)

(قَالَ لَهَا يَسُوعُ: يَا امْرَأَةً، صَدَّقْتَنِي أَنَّهُ تَأْتِي سَاعَةٌ، لَا فِي هَذَا الْجَبَلِ، وَلَا فِي أُورُشَلِيمَ تَسْجُدُونَ لِلآبِ) إنجيل يوحنا - الأصحاح ۴.

(عیسی به او گفت: ای زن! مرا تصدیق کن که ساعتی می‌آید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش نخواهید کرد). (انجیل یوحنا: باب ۴)

(قَالَ لَهَا يَسُوعُ: يَا امْرَأَةً، لِمَاذَا تَبْكِينَ؟ مَنْ تَطْلُبِينَ؟) فَظَنَّتْ تِلْكَ أَنَّهُ الْبُسْتَانِيُّ، فَقَالَتْ لَهُ: «يَا سَيِّدُ، إِنَّ كُنْتَ أَنْتَ قَدْ حَمَلْتَهُ فَقُلْ لِي أَيْنَ وَضَعْتَهُ، وَأَنَا أَخُذُهُ» إنجيل يوحنا - أصحاح ۲۰.
(عیسی به او گفت: «ای زن، چرا گریانی؟ چه کسی را می‌جویی؟» او به گمان اینکه باغبان است، گفت: «سرورم، اگر تو او را برداشته‌ای به من بگو کجا گذاشته‌ای تا بروم و او را برگیرم»). (انجیل یوحنا: باب ۲۰)

فهل يكون هذا من الاحترام أو من الجفاء أن يجعل السيد المسيح أمه كغيرها من الأجانب في خطابها، وأقل ما يمكن أن يوصف به ولد ينادي أمه هكذا هو قلة التقدير لأمه وحاشا السيد المسيح (ع) البار الصالح النبي العظيم من هكذا تصرف أن ينسب إليه!!

آیا اینکه سید مسیح مادرش را مانند زنهای بیگانه خطاب کند از روی احترام است یا جفا؟ کمترین توصیف فرزندی که مادر خود را چنین خطاب کند چنین است که ارزش مادرش را کم می‌کند و حاشا که سید مسیح نیکوکار، صالح و پیامبر بزرگ ع، کسی باشد که چنین نسبتی به او داده شود!

قال القمص تدرس يعقوب ملطي:

(لم يقل لها: "يا أمّاه" بل "يا امرأة"، ليس استخفافاً بها، ولا جحداً لأُمومتها، وإنما لكي لا يزداد جرحها كما تسمع ابنها في اللحظات الأخيرة قبيل موته.

ولعله أراد أن يؤكد لها أنه ليس من هذا العالم، فيخاطبها ليس من خلال العلاقات الدموية المجردة، وإنما كممثلةٍ للكنيسة موضوع حبه الفائق....) القس تدرس يعقوب ملطي - تفسير إنجيل يوحنا

۱۹.

کشیش تادریس یعقوب ملطی می‌گوید:

«به او نمی‌گوید «ای مادر» بلکه می‌گوید «ای زن» و این به خاطر کوچکش مردن او و انکار مادر بودن او نیست؛ بلکه فقط به این دلیل است که غم او را به‌عنوان مادری که سخنان پسرش را قبل از مرگش می‌شنود بیشتر نکند؛

و شاید قصد دارد به او تأکید کند از این جهان نبوده است؛ پس او را از ناحیه وابستگی خونی صرف، خطاب قرار نمی‌دهد و فقط به‌عنوان تمثیل‌گر کلیسا او را خطاب می‌کند؛ موضوعی که دلیل محبت بالای

اوست...» (کشیش تادریس یعقوب ملطی - تفسیر انجیل یوحنا ۱۹)

بل لو كان عيسى (ع) هو المتكلم ونادى أمه بـ (يا امرأة) فسيكون إضافة إلى ما في ذلك من جفاء في غاية القسوة!!!!

ثم ما يطرحه القس كاحتمال ثاني (لعله أراد أن يؤكد لها أنه ليس من هذا العالم) معارض تماماً لاحتماله الأول الذي يصوره على أنه غاية اللطف في الرحمة بأمه!!!

فهل هذا الموقف - بحسب القس - كان بحسب ناسوته أو لاهوته؟؟؟؟!! هل يعقل هكذا تناقض وتخبط؟؟؟؟!!!

اگر عیسی ع این سخنان را گفته و مادرش را با عبارت «ای زن» خطاب کرده باشد، علاوه بر اینکه این کار جفاست، در نهایت قساوت نیز هست!

آنچه کشیش تادریس به‌عنوان احتمال دوم (شاید قصد دارد به او تأکید کند که از این جهان نیست)

مطرح می‌کند با احتمال اول که عیسی را در نهایت لطف و رحمت نسبت به مادرش توصیف می‌کند، در تعارض کامل است!

آیا این موضع از نظر کشیش تادریس - براساس ناسوت عیسی بود یا لاهوت او؟! آیا چنین

تناقض‌گویی و تلاش بیهوده‌ای عاقلانه است؟!

وفي تفسير الأصحاح الثاني من نفس الإنجيل قال القمص تدرس يعقوب ملطي:

(... "قال لها يسوع: ما لي ولك يا امرأة؟ لم تأتِ ساعتی بعد"....

... يتعجب البعض كيف يدعو يسوع أمه "يا امرأة" لكن هذه الدهشة تزول حين نراه علي الصليب يكرر: "يا امرأة هوذا ابنك"، فهو يتحدث معها في بدء خدمة الآيات التي تمثل إشارة لبدء حمل الصليب، حيث يُستعلن شخصه فتثور قوى الظلمة ضده لتخطط لموته. فهو لا يتحدث معها بكونها أمه، لأنه ليس من حقها أن تحدد ساعة الصليب، إنما هذا حق الأب الذي أرسله. فقد جاء يتم مشيئة الأب ببذل ذاته من أجل خلاص العالم. لم يقل "يا أمه" بل "يا امرأة"، لأن ما يمارسه بخصوص تحويل الماء خمرًا لا يصدر بكونه إنساناً أخذ جسداً منها، وإنما بعمل لاهوته. حقاً ليس انفصال بين لاهوته وناسوته، وما يمارسه السيد المسيح هو بكونه كلمة الله المتجسد، لكن بعض الأعمال هي خاصة به كابن الله الوحيد، والبعض بكونه ابن الإنسان.) القمص تدرس يعقوب

ملطي - تفسير العهد القديم والجديد - إنجيل يوحنا الأصحاح 2.

كشيش تادريس در تفسير باب دوم از همان انجيل چنين مى‌گويد:

«...يسوع به او گفت: اى زن مرا با تو چه كار است؟ ساعت من هنوز نرسيده است...»

... عدهاى تعجب مى‌كنند چگونه يسوع مادرش را «اى زن» صدا مى‌زند؛ اما زمانى كه مى‌بينيم او بر صليب تكرر مى‌كند «اى زن، اين پسر توست» اين تعجب برطرف مى‌شود. او در آغاز آيات كه اشاره به شروع به‌صليب‌رفتن دارد با مادرش صحبت مى‌كند؛ زمانى كه شخصيت خود را آشكار مى‌كند، و نيروهاى ظالم بر ضد او برانگيخته شده، نقشه مرگ او را مى‌كشند.

بنابر اين مسيح با او به‌عنوان مادرش صحبت نمى‌كند؛ زيرا حق مادرش نيست كه زمان صليب رفتن را بداند؛ اين فقط حق پدرى است كه او را فرستاده. او آمده است تا خواسته پدر را به كمال برساند، آن هم با بخشش جان خود، بابت رهايى جهان.

... او نمى‌گويد «اى مادر» بلكه مى‌گويد «اى زن»؛ چراكه آنچه او در دگرگون‌كردن آب به شراب به انجام مى‌رساند به اين دليل نيست كه او انسانى است كه جسمى از مادرش گرفته، بلكه اين، تنها با عمل لاهوتى او به‌انجام رسيده است. حقيقتاً بين انسان‌بودن و لاهوت‌بودن او جدائى وجود ندارد و آنچه سيد مسيح انجام مى‌دهد از اين نقطه‌نظر است كه او كلمه خداوند است كه متجسم شده؛ اما بعضى از كارهاى او اختصاص به اين دارد كه يگانه پسر خداست و بعضى اختصاص دارد به اينكه او پسر

انسان است...» (كشيش تادريس يعقوب ملطي - تفسير عهد قديم و جديد - انجيل يوحنا: باب 2)

إذا، ثبت أن مناداة السيد المسيح (ع) للسيدة مريم (عليها السلام) جفاء وأمر غير صحيح، بل هو يعني تنكره لها، ولذلك يلجؤون إلى مسألة لاهوت وناسوت الأَقنوم الثاني الباطلة لتأويل هذا التنكر والجفاء!!!! فعيسى (ع) مخلوق وليس لاهوتاً مطلقاً وبالتالي فالذي تكلم كان رجلاً أجنبياً عن السيدة مريم (عليها السلام) وهو الشبيه يهوذا (أحمد) ليس الخائن ولكن يهوذا الروح الثالث عشر.

ثابت شد این‌گونه خطاب قرار گرفتن سیده مریم ع توسط سید مسیح ع جفا و عملی ناشایست است و حتی به این معناست که او را نمی‌شناسد و به همین دلیل است که به لاهوت و ناسوت اقنوم دوم باطل برای تأویل این بیگانگی و جفا پناه می‌برند! در نتیجه عیسی ع مخلوق است و لاهوت مطلق نیست. پس

كسى كه صحبت كرده است با سیده مريم ع بيگانه بوده و او همان شخص شبيهه، يعنى يهوذا (احمد) است و يهوداى خائن نبوده؛ بلكه يهوداىى است كه روح سيزدهم بوده است.

وأما القس انطونيوس فكري فلا يعطي أي تفسير ويكتفي بمحاولة صرف انتباه القارئ عن هذا الأمر:

(... آية ٢٦): "فلما رأى يسوع أمه والتلميذ الذي كان يحبه واقفاً قال لأمه يا امرأة هوذا ابنك."

يا امرأة هو ذا ابنك = صارت أمّاً للتلميذ الذي يحبه يسوع بل هي صارت أمّاً لكل كنيسة يسوع، جسده. والمسيح هنا يسميها امرأة وهذه صفة الأم، أم الكنيسة جسد ابنها يسوع. فنحن بالمعمودية بالروح القدس نصير جسد المسيح وبهذا أيضاً صار يوحنا أخاً للمسيح، لقد رفعه المسيح الذي صار بكاراً بين إخوة كثيرين (عب ٢: ١١). كل منا ابن لحواء وابن للعدراء مريم لقد سميت حواء امرأة وصارت أمّاً للعالم والعدراء سميت امرأة لكونها صارت أم الكنيسة) القس انطونيوس فكري - تفسير إنجيل يوحنا ١٩.

اما كشييش أنتونيوس فكري هيج تفسيرى ارائه نمى دهد و به منصرف كردن توجه خواننده از اين موضوع بسنده مى كند: «... آية ٢٦: زمانى كه عيسى مادر خود را با آن شاگردى كه دوست مى داشت ايستاده ديد به مادر خود گفت: اى زن! اينك او پسر توست.» اى زن! اينك او پسر توست = او مادر آن شاگردى شد كه يسوع او را دوست مى داشت؛ بلكه مادر همه «كليساي يسوع» يعنى جسم او شد. مسيح در اينجا او را زن مى نامد و اين صفت مادر است، مادر كليسا، جسم پسرش يسوع است. بنا بر اين ما با غسل تعميد توسط روح القدس تبديل به جسم مسيح مى شويم و اين چنين يوحنا برادر مسيح شد. مسيح كه بين برادران بسيار، اولين شد، او را بالا برد (عبرانيان ٢: ١١). همگى ما فرزند حوا و مريم عذرا هستيم. حوا، زن ناميده شد و مادر جهان شد و عذرا، زن ناميده شد زيرا مادر كليسا شد. (كشييش أنتونيوس فكري - تفسير إنجيل يوحنا ١٩)

فحتى لو قبلنا بتأويله فما هو المانع أن يناديها "أمي" ثم يجعل يوحنا يعتني بها بل ويسمي يوحنا أيضاً ابنها وهي أمه؟؟؟!

حتى اگر اين تأويل را بپذيريم چه مانعى وجود دارد كه عيسى او را «مادرم» خطاب كند و سپس توجه يوحنا را به او (سیده مريم) جلب كند و حتى يوحنا را نيز پسر او بنامد، در حالى كه او مادرش است؟!!

إذا تبين أن هذه المناداة من المصلوب للسيدة مريم (عليها السلام) إشارة منه أنه ليس هو عيسى (ع) كما بين ذلك من خلال نصوص أخرى لا يمكن تفسيرها إلا بأن المصلوب كان شبيهاً لعيسى (ع) وليس هو نفسه، وهذه الصورة هي التي يوفرها إنجيل يهوذا فلا يكون متعارضاً مع الأناجيل الأخرى، بل مبيناً لها ومكماً ومجيباً عن الإشكالات المطروحة عليها.

در نتیجه واضح است خطاب مصلوب نسبت به سیده مریم ع اشارهای از سوی او بوده، که او عیسی ع نیست؛ همانطور که قبلاً از متون دیگری روشن شد؛ به صورتی که تفسیری جز این ندارد که شبیه عیسی ع به صلیب رفته است نه خود او، و تصویری که انجیل یهودا ارائه میدهد با انجیل‌های دیگر تعارضی ندارد؛ بلکه روشن‌گر و مکمل آنهاست و پاسخگوی اشکالاتی است که بر آنها وارد می‌شود.